

## قدرت عیسی بر مرگ - یوحنا ۱۱: ۱-۴۴

### ارتباط:

امروز بخاطر چه چیزی شکرگذارید؟  
در هفته گذشته کار خدا را در زندگی خود چگونه دیده اید؟  
چه مشکلاتی را در زندگی تجربه می کنید؟ چطور میتوانیم به شما کمک کنیم؟  
درس جلسه گذشته را چطور به کار بردید؟ نتیجه چی شد؟  
درس آخرین جلسه را با چه کسی در میان گذاشتید؟ جواب آنها چه بود؟

**دستور العمل:** لطفاً از مراحل ذیل استفاده کنید؛ شما را در قسمت کشف حقیقت خدا راهنمایی میکند.

### کشف کردن:

**قدم اول -** اشتراک کننده گان به نوبت بخش های متن را می خوانند  
**قدم دوم -** یک نفر کل متن را با صدای بلند می خواند در حالی که دیگران گوش می دهند  
**قدم سوم -** یکی از اشتراک کننده ها قسمتی از متن را به زبان خود توضیح می دهد

## قدرت عیسی بر مرگ - یوحنا ۱۱: ۱-۴۴

۱ مردی به نام ایلعازر، از اهالی بیت عنیا یعنی دهکده مریم و خواهرش مرتا، مریض بود. ۲ مریم همان بود که به پاهای خداوند عطر ریخت و آن ها را با موهای خود خشک کرد و اکنون برادرش ایلعازر بیمار بود. ۳ پس خواهرانش برای عیسی پیغام فرستادند که: «ای خداوند، آن کسی که تو او را دوست داری بیمار است.» ۴ وقتی عیسی این را شنید گفت: «این بیماری به مرگ او منجر نخواهد شد بلکه وسیله ای برای جلال خداست تا پسر خدا نیز از این راه جلال یابد.» ۵ عیسی مرتا و خواهر او و ایلعازر را دوست می داشت. ۶ پس وقتی از بیماری ایلعازر باخبر شد دو روز دیگر در جایی که بود توقف کرد ۷ و سپس به شاگردان گفت: «بباید باز هم به یهودیه برویم.» ۸ شاگردان به او گفتند: «ای استاد، هنوز از آن وقت که یهودیان می خواستند تو را سنگسار کنند چیزی نگذشته است. آیا باز هم می خواهی به آنجا بروی؟» ۹ عیسی جواب داد: «آیا یک روز دوازده ساعت نیست؟ کسی که در روز راه می رود لغزش نمی خورد زیرا نور این جهان را می بیند. ۱۰ اما اگر کسی در شب راه برود می لغزد زیرا در او هیچ نوری وجود ندارد.» ۱۱ عیسی این را گفت و افزود: «دوست ما ایلعازر خوابیده است اما من می روم تا او را بیدار کنم.» ۱۲ شاگردان گفتند: «ای خداوند، اگر او خواب باشد حتماً خوب خواهد شد.» ۱۳ عیسی از مرگ او سخن می گفت اما آن ها تصور کردند مقصد او خواب معمولی است. ۱۴ آنگاه عیسی بطور واضح به آن ها گفت: «ایلعازر مرده است. ۱۵ به خاطر شما خوشحالم که آنجا نبوده ام چون حالا می توانید ایمان بیاورید. بباید پیش او برویم.» ۱۶ تو ما که او را دو گانگی می گفتند به دیگر شاگردان گفت: «بباید ما هم برویم تا با او بمیریم.» ۱۷ وقتی عیسی به آنجا رسید معلوم شد که چهار روز است او را دفن کرده اند. ۱۸ بیت عنیا کمتر از نیم فرسنگ از اورشلیم فاصله داشت ۱۹ و بسیاری از یهودیان نزد مرتا و مریم آمده بودند تا به خاطر مرگ برادرشان آن ها را تسلی دهند. ۲۰ مرتا همینکه شنید عیسی در راه است برای استقبال او بیرون رفت ولی مریم در خانه ماند. ۲۱ مرتا به عیسی گفت: «خداوند، اگر تو اینجا می بودی برادرم نمی مُرد. ۲۲ با وجود این می دانم که حالا هم هرچه از خدا بخواهی به تو عطا خواهد کرد.» ۲۳ عیسی گفت: «برادرت باز زنده خواهد شد.» ۲۴ مرتا گفت: «می دانم که او در روز قیامت زنده خواهد شد.» ۲۵ عیسی گفت: «من قیامت و زندگی هستم. کسی که به من ایمان بیاورد حتی اگر بمیرد، زندگی خواهد داشت ۲۶ و کسی که زنده باشد و به من ایمان بیاورد هرگز نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی؟» ۲۷ مرتا گفت: «بلی، خداوند، من ایمان دارم که تو مسیح و پسر خدا هستی که می باید به دنیا بیایی.» ۲۸ پس از اینکه این را گفت رفت و خواهر خود مریم را

صدا کرد و به طور پنهانی به او گفت: «استاد آمده است و تو را می خواهد.» ۲۹ وقتی مریم این را شنید فوراً برخاست و به طرف عیسی رفت. ۳۰ عیسی هنوز به دهکده نرسیده بود بلکه در همان جایی بود که مرتا به دیدن او رفت. ۳۱ یهودیانی که برای تسلی دادن به مریم در خانه بودند وقتی دیدند که او با عجله برخاسته و از خانه بیرون می رود به دنبال او رفتند و با خود می گفتند که او می خواهد به سر قبر برود تا در آنجا گریه کند. ۳۲ همین که مریم به جایی که عیسی بود آمد و او را دید، به پاهای او افتاده گفت: «خداوندا، اگر در این جا می بودی برادرم نمی مُرد.» ۳۳ عیسی وقتی او و یهودیانی را که همراه او بودند گریان دید از دل آهی کشید و سخت متأثر شد ۳۴ و پرسید: «او را کجا گذاشته اید؟» جواب دادند: «خداوندا، بیا و ببین.» ۳۵ عیسی گریست. ۳۶ یهودیان گفتند: «ببینید چقدر او را دوست داشت؟» ۳۷ اما بعضی گفتند: «آیا این مرد که چشمان کور را باز کرد نمی توانست کاری بکند که جلوی مرگ ایلعازر را بگیرد؟» ۳۸ پس عیسی در حالی که از دل آه می کشید به سر قبر آمد. قبر غاری بود که سنگی پیش روی آن گذاشته بودند. ۳۹ عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مرتا خواهر ایلعازر گفت: «خداوندا، حالا چهار روز از مرگ او می گذرد و بو گرفته است.» ۴۰ عیسی به او گفت: «آیا به تو نگفتم که اگر ایمان داشته باشی جلال خدا را خواهی دید؟» ۴۱ پس سنگ را از پیش روی قبر برداشتند. آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، تو را شکر می کنم که سخن مرا شنیده ای. ۴۲ من می دانستم که تو همیشه سخن مرا می شنوی ولی به خاطر کسانی که اینجا ایستاده اند این را گفتم تا آن ها ایمان بیآورند که تو مرا فرستاده ای.» ۴۳ پس از این سخنان، عیسی با صدای بلند فریاد زد: «ای ایلعازر، بیرون بیا.» ۴۴ آن مرد، در حالی که دست ها و پاهایش با کفن بسته شده و صورتش با دستمال پوشیده بود، بیرون آمد. عیسی به آن ها گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

### پرسان کنید/ جواب دهید

در این متن چه می بینید؟

این برای شما چه معنای دارد؟

چه چیزی را در این متن دوست دارید / دوست ندارید؟

چطور این متن نظر شما را نسبت به خدا/مردم تغییر می دهد؟

جواب: اگر این درست است... پس

چطور میتواند راه و روش زندگی شما را تغییر دهد؟

درس امروز را میخواهید با چه کسی شریک بسازید؟

### ختم کردن جلسه

تصمیم بگیرید که چه وقت گروه مجدداً ملاقات خواهد کرد، و جلسه را با دعا خاتمه دهید.